



کتابخانه مجلس شورای اسلامی	خطی
۱۹۲۴	

شماره ۵۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب شرح قصیده سربانی

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۹۲۶۴

۲۱۴۲۹

۱۹۲۶۴

۲۱۴۲۹

شماره ۵۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب شرح قصیده سربانی

مؤلف

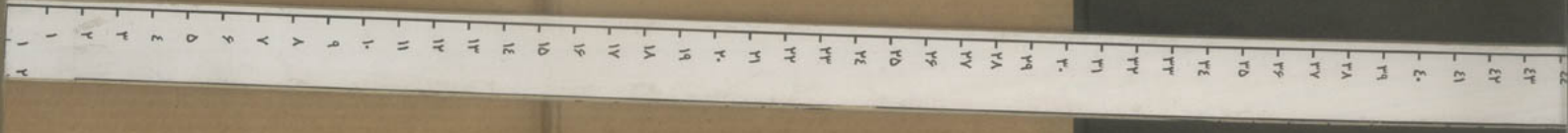
مترجم

شماره قفسه ۱۹۲۶۴

۲۱۴۲۹

۱۹۲۶۴

۲۱۴۲۹



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب شرح قصیده سربانی

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۹۲۶۴

شماره ثبت کتاب ۲۱۱۴۲۹

۱
۱
۸
۸
۳
۹
۶
۸
۷
۶
۱
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۹۱
۶۱
۸۱
۷۱
۶۱

۵۴۶

۱۹۲۶۴
۲۱۱۴۲۹



۱۱۷۲۴

رسید که نویسنده در میان پسران دیگر کنند امت حضرت
 محمد ^{صلوات الله علیه} خواهند کرد قلم از حیرت با ستاد نادر حق این امت را بگذاشت
 فرمان شود بفرمان آمد که نویسنده امت مکینه و کربلا حضور
 ای عزیز این انصاف و عین عظمت و پادشاهی بدین که با تو چنین کرد
 و تو با چندین سخن و پیاپی فرمائی میکی هیچ میدانی که از وجود
 تو چه عصبه میاید و پرده ترا نمیدهد و در میان خلق ترا ضعیف
 نمیکردند **در خیار آمده** اگر **شرح مراثی حضرت امیرالمؤمنین**
 گوید خداوند فرمای قیامت حساب است من بدست بر می تازم و دیگر
 خواند نشوند خطاب از حضرت **ع** که ای محمد ^{صلوات الله علیه} حساب
 ترا بشود و خواهی کرد تا ایشان قضیت نشوند اگر چه ایشان امت تواند
 آخر ایشان بندگان خاص **قطعه** بخشی فضل خود که بدست
 در **شرح کج اتقان ستمن** آنچه بر آدمی **بگذاشت** بدست زبان
 توان گفتن **شرح** **سواد الیل عبد** **قرینامه** **فاطمنی**



حضرت خمسیان در ایام میفرماید
 بیای و از زبان بتو نزدیک ترم که قال الله تبارک و تعالی **وَحَبِيبٌ اَقْرَبُ**
اَلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْاَرْدِ ای عزیز من نماز و دعای که در شب کنی هرگز
 نشود برای خفته از خواب غفلت بیدار شو که دولت بیدار کن و بسپارد
 حاکم اصم را پس بیدند که توفیق طاعت شب بکند دهند گفت بکسی دهند که
 روزگناه نکرده باشد **حکایت** آورده اند که خواجه سلیمان دارانی جویری
 در خواب دید که گفت ای سلیمان تو در خواب خوش خسی و مرا فرمودند که
 پنصد سال است که خود برای تو **حکایت** تو می بینی ترا خواب کن نام
 بیای و اگر خستگان بدانند که ایشان چه دولت فوت میشود بر او وفا
 بیکبار علاج کردند **حکایت** آورده اند که اسمعیل پیغمبر عم حضرت زکریا
 گفت ای پدر بنور که از تو خواب میگردی در غم گشتن فرزندی افتادی
 آورده اند که نوزده ای بعد از نقل در خواب دیدند از او پرسیدند که خدا
 با تو چه کرد گفت هیچ عمل از من مقبول افتاد و دل بد و رخ نهادم فرمان

خون

حضرت غزوه در میسید است **حکایت** در جامع دارد که تو ایام زیدم گفت
 خداوند با چون بد که حضرت غزوه هیچ عمل از من مقبول نیفتاد بسبب
 آن روز خستند ندانند که شبی خواب بودی بملو با به لوگو دایدیدی گفتی
 همان لحظه گناهان تو ایام زیدم از گناه ترا بر ما ساختم **قطعه**
 خشنی روزی که شب خود را **حکایت** شام اقبال عمل فرزند بود وقت آن خوش که
 اندرین عالم شب و غزوه روز بود **حکایت** در سجده **حکایت**
وَحَبِيبٌ اَقْرَبُ یعنی خدا تعالی میفرماید که ای طالب بیای
 مرا او بطلبی در قیام و در رکوع و در سجده پس ای عزیز من خدا بشناخود
 وعده میکند که طالب حقیقی سر از سجده بر میآورد اما سجده را که در رکوع است
 زیرا که تکبیر و خوت نایب شود پیش از آن مالیدن و تضرع و زاری
 کردن و ایس علیه الله از هیچ عادت شیکها هد چنانکه از سجده میگوید
 زیرا که تکبیر و از سجده کردن بود چون ایس علیه الله اغوا قاتل تران
 میدارد از سجده کردن تو نیز از آن سجده کردن در صلاب میدار غرضی قیامت

ایها و مید قنا چون بند را فرماید
 و الحال سجده کنند و بعضی اهل شقاوتند و مویلب نکرده اگر چه اهدیت
 آن روز سجده کنند ولی مویلب ایشان چون نیزهای همین بر زمین
 شود که ایشانرا مقدر سجده کردن نباشد پس سجده را غنیمت دان
 از سجده بروم **حکایت** آورده اند که روزی پیر عاجز بر جامه
 پرسیدند که هیچ آرزو داری گفت دارم و بعد از این بان آرزو توام پس
 گفتند آن آرزو چیست گفت میخواهم که سر از سجده بر نیگیرم اما بسبب
 قوت ندام **قطعه** خشنی وقت غنیمت دان **حکایت** با نکی از توفیق
 خصه از نیک بد چندان حال حیف باشد بر آنکه فوت شود **حکایت**
حکایت **حکایت** **حکایت** **حکایت** **حکایت** **حکایت** **حکایت**
حکایت **حکایت** **حکایت** **حکایت** **حکایت** **حکایت** **حکایت**
 که ای بند طلب کن مرا که در حیم ترا خلق میور و تو فرم پس ای عزیز
 این توید کم است که در باره تو را نایب داشته است و تو استحقاقی نیست
 که در اینک است و نیز در بعضی کتب مسطور است که خلقا **حکایت**

2

یعنی بنده هر چه در جیب او بود از آن بر تو ایام چنانچه در کلام محمد
 خبر میدهد که قوله تعالی **وَحَبِيبٌ اَقْرَبُ** یعنی ای بند تو قدر خود چه
 دانی و ترا چه خواهد رفت که در رحم مادر مویلت چون صورت تمام
 همان نوشته با تو عاشق و با تو دشمنی میاید که خلیفه زاده حقیقی
 کسی در سخن تک و تار یک چه کند چون گوید که سر از سجده مادر بیرون
 دینار بپازد بیدند که **حکایت** کویان شود اکنون ای عالمی است جای که در تو
 عالم صغری کو فزادشک باشد که عالم بگری چون که راحت ایراد او **حکایت**
 تو که همه ایر و بمولای حقیقی مشغول شو **حکایت** **حکایت** **حکایت**
 که تو شیطان دشمن داری یا نه گفت نه گفتند چرا گفت بدوست چرا
 مشغولم که از دشمن هیچ خبر ندادم **قطعه** **حکایت** **حکایت** **حکایت**
 مرد را مشغول تمام بود هر که مشغول شد بطاعت حق مشغول دیگر بر او
 حرام بود **حکایت** **حکایت** **حکایت** **حکایت** **حکایت** **حکایت** **حکایت**
 یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله میفرماید که ای بند مرا طلب کن که و حد من

و عظیم و بسیار نیک من پس ای عزیز من چه صورت حمیت ذات مقدس
خود را بپذیرد صفت که در حاجت خویش با او طلب کن و بر در زید و عمر و
زیرا که هر چه حاجت با او است و او حاجت با کسی نیست چنانکه هر عد
که هست یکی محتاج است و یکی هیچ عدد محتاج نیست پس هر که هست محتاج
بطلب کمتر است **حکایت** آورده که روزی نوشته فرشته دیگری را فات
کرد و گفت بگما میروی گفت چه می داری هوس ماهی شده و در آب او ماهی نیست
مرا فرمان شد تا ماهی از دنیا بر آید و در آب او اندازم تا آن که خود بگم
در رسد و آن حضرت حق نو می دانند کرد **قطعه** بخشی فضل خود حد
بیان است **هست این قول در جهان شایع** و آنکه بر دشمنان بچشاید
دوستان را گما کند ضایع **تجدی مستغاثا لی مغیثا** انا القهار قات
طلبی تجدی یعنی خدا بی تعالی میفرماید که ای بنده اگر طلب کنی مراییابی
با استعانت اگر چنین مستحق دیگری را دانی مستعانت من خداوند
فهمان ترا در دریای قهر خود غرق گردانم پس ای عزیز من در اوقات بنده

مستغیت پناه نگوته قصه در خود را بر فرزند کفنه هیچ غرض و مقصود
حاصل نشد است زینهار که اگر در مانی بدگاه حضرت غرق استعانت جوی
که جز او هیچکس زیاد در روضه کار نیست زیرا که گرم او بیگانه از دست
کپرداشنار چگونه ضایع گذارد **حکایت** آورده اند که چون قارون را
زمین فرو برد سه بار گفت یا موسی فریاد درین موسی علیه السلام آمد
هیچ التفات نکرد موسی علیه السلام خطاب آمد که ای موسی چه شد
که در روضه کار تو فریاد تو رسیدی بجز قارون و جلال من که اگر یکبار بنده
من پناه می آید و در کف می گشت یا الله میدانی که چگونه فریاد او رسید
قطعه بخشی مراد است دیگر عبد میزد یکر با او سپرد و در مباد
کسی زد دست رود جز خدا یکر که دستگیر بود **تجدی فی واسعا یا لحنی**
عبدی انا الله کور فاطمی تجدی یعنی حضرت غرق جلال
میفرماید که ای بنده مرا طلب کنی تا بیا بی مرا با بسیاری گرم و واسع بگرم
و با بسیاری گرم مذکورم و با بسیاری رحمت مشهورم پس ای عزیز من

مذکور همه زبانه او است و موصوفه جهتها او است پس ذکر عمر زید از او دور
کن تا دریای رحمت او را مشغول شوی زیرا که اگر در آشیان مرغان نظر کنی
او را بیابی و اگر در سوراخ دیوار نظر کنی و را بر بینی چون زبان در دهان
نخاذه او است و بیض در لسان کشا در پس راضی نباشد که صحیفه غیر او
بخوانی و زبان جز بگردد و بلانی و اگر در مکان و لا مکان نظر کنی او است
حکایت آورده اند چون وقت نبوت نبوی حکم شد عکرمه بن ابول
گفت اکنون مرا جای باید رفت تا نام محمد را نشنوم هر را در نیار ملاحظه داد
تا او را در جزیره بود از جا نوران دریا غلغله نبوت محمد بر آید و در میان
ملاحظه گفت مرا جای دیگر بر که جانور من در اینجا نباشند ملاحظه انرا
بجز بره دیگر بود اینجا از درخت و گیاه و سنگ و کلوخ شنود که
میگفتند لا اله الا الله محمد رسول الله چون عکرمه را چنین از
کوهین بیارست محمدی در کوش سپید کلید لطمه نزل قفل عمیق
انرا بکشد و با خود گفت چنین چراغ بی فروع نباشد پس ملاحظه گفت

گذا ری یکی از من چه صفت فاطمه از یکی بسند نیست و نوبت و غیره
کوری بسوزد **قطعه** حکایت و کلامی که در نزد یک محققان
و لغت از صحبت حضرت **حکایت** آورده اند که ابو بکر را فرمود الله
سنت رسول را در روزی ملاقات خضر علیه السلام بود و در کوهستانها
میرفتند و در مدینه و رفتن قرآن میخواندند و حضرت خضر علیه السلام
ملاقات کرد با یکدیگر ملاقات کنان رفتند چون باز گشتند مهر خضر
لغت را بوی بگو سالها در روزی ملاقات خضر بودی اینک خضر منم و یا من
ملاقات کردی و از خواندن کلام باز مندی پس ای عزیز من جای که صحبت
خضر علیه السلام اینجا بود صحبت با دیگری چگونه باشد والله اعلم
قطعه بخشی از همه بسند است و از کوهت خالق مطلق
کو چه خود هم رهان بوسندند هر وقت هست ملاحظه بر حق انا الله
تجدی بخشی غمگینی **تجدی فی الخلق فاطمی تجدی** یعنی حضرت خضر
میفرماید که من آن خدایم که از من ترسید و دست از نا کردن باز دارد

تا بعد از آن که گرفتار بودی در هیچ جا
غافل از یاد خود و اولاد نام و تو فقط در کتب ندیم زیرا که چون
از یاد حق غافل ماند آواز ملک او در ملکوت افتد که فلان این
مرد که در کتب او ایلام است **حکایت** آورده اند که روزی در
بیدار شدن شیخ ابوالحسن نوری رخ فصد کردن چون بر سر او
و یکی از ایشان **سپهر** حیوانات دانستی شنید که گوید هر که بدین
أَنَا اللَّهُ وَلَيْسَ إِلَهًا سِوَايَ چون ابوالحسن از دنیا نقل کرد درین سخن
صوت میبردند و بر وجه شیخ آمدند دیدند که شیخ سبلا
ایشان بیشتر متعجب شد قصه که بجان تمام بگفتند شیخ فرمودند
که بجان راست گفته اند پرسیدند که این چو باشد شیخ فرمودند
که امروز یک ساعت از ذکر خدا غافل بودیم آواز ملک ملایک
افتاد و در گوش حیوانات نیز رسید است آورده اند که روزی
نویس امام شافعی را در یک وقت امام بد که خواب میخوابیدند و

جای ایستاد در روز ۳۰ مومنان ساعتی میخوابیدند
تالی مبارک شهابی که نشود امام فرمودند لب که از ذکر حق سجانه و دعا
باز ماند بزرگ تر باشد **قطعه** خشکی که بخوبی شب و روز فالتو
کان فلان مرده است زنده کا فریاد دوست بود غفلت تن بمرک باشد
داست **أَنَا الْمَلِكُ الْمُتَمِيمُ جَلَّ قَدْرِي** **عَظِيمُ الْمَلِكِ قَاطِبْنِي حَيْدِي**
یعنی خدا تمام میفرماید که من پادشاه مبرم و بزرگوارم و من
عظمت و قدرت من قوی تر است پس ای پادشاه تقا و تقدس
طلب کن که ملک خود را عظیم کنی و قدرت خود را عظیم خواند
کن که خدا تقا عرض خود را با عظمت خود از برای آنکه از چهار رکن
آزید است و هر یک را سیصد شصت هزار پایه از یاقوت سرخ
کرده و از پایه تا پایه هشتاد هزار سال راه است با اعتباری سطر
پایه تا پایه دیگر شصت هزار سال راه است به بریدن فرشتگان
در میان هر رکن بعد از آن و انور و شیاطین و فرشتگان بر وجه

و ملک تعالی را ثنا میگویند و مومنان را عا میگویند و بستن کف و کمر
الایضاً این عرش باین همه عظمت از آن وقت که خدا تقا را فرمود
هر روز پنصد سال به بالا می رود و در حق بیقرار میشود تا قیامت اشکال نشود
او در جای خود فرار نکند و چون در میان عرش این همه عالم است و در آن
عالمها چندین خلاق مقیمند از آنجا گفت که عرش عظمت و هویت
العرش العظیم حکایت وقت اسرایل علیه السلام تنای
افتاد که مرزا سوار بویت اطلاع بایستی در سفر آمد اسرایل
چهار هزار سال بقوت ملکی پرواز کرد و در زیر پروردگار شد تا آمد
که ای اسرایل این عرش نظر کن چون نظر کرد در بالا عرش خود را هم نگاه
دید که بود و همچنین گفت که بگوئی پرواز کرد و خود را در
عرش هم مادی که بود میخورد چون خود باز آمد گفت سبحان الله
مخلوق است بستر او رسیدیم بستر خالق چگونه تو ام رسیدی استغفر الله

مرد از زنده میخوابید
انکه از کتب کیف بیرون است **خلاق** تا چگونه در یابد **أَنَا الْمَجْمُودُ لَا تَقْدِرُ**
سِوَايَ **أَنَا حَيَّارٌ قَاطِبْنِي حَيْدِي** یعنی حضرت حق جل علا میفرماید
که ای بندگان مجبور تو منم مرا پرست که استحقاق پرستش من دارم و جبار
و قهار منم مرا طلب کن تا بسای و نعم ترا بویابی و اگر دیگر بر طلب کنی کردن
ترا بشکم و پرده حال ترا بدم و نیز عفا و ستار منم و اگر سر در فرمان من
آدمی من کرده ترا بگذارم و پرده عصمت بر عصیان تو در پوشم و ترا بخت
عزیز تر است بر منم چری انصاف کسی که اینچنین پادشاه تقا و تقدس را
گذاشته و سنگ و کلو خرامی پرستند و اگر بت قوت افتادن بودی روز
هزار بار در افتادی آورده اند که چون وقتی که آفتاب غروب میکند
لوزانست حکمت چیست جواب آن است که بعضی که همان انزای پرستند از آن
مورز که مبادا بر و عتاب شود که تو چرا لا یق پرستیدن بودی
پس هیچ کس عاجز تر آن کا فر نیست که سعادت او سبب کردن و چه شقاوت

قطعه
خشکی

س

انرا دادند **حکایت** روزی از سلطان باین ^{سوال} پرسیدند که
تو کاران را چه دعوت میکنی گفت کسی را که جباری بند کرده باشد من انرا
چگونه توانم خلاصی کرد و چگونه قدرت بند بیدین معنی فاطمه باشد
قطعه نخبی بند خوقوی بند بیت بنیت کمان بکن های یار هر که انرا
خدا بهر گرفت در عقب بین تویی توانی او **انا العبد اذ حرم من**
و من ابوی فاطمینی تجده یعنی حضرت صمدیت میفرماید که من بند کمان
خود را در حیم نراندید و ماد را بشام و مشفق نراندید برادران و خواهران
زیرا که مادر و پدرا از آنش دوزخ نگاه داشتن نتوانند و من آن مهر با
بند خود را از آنش دوزخ دستگیرم و علمای بن نراند آنش دوزخ نگاه دارند
بهرای عزیز من جای که شفقت علماء مدین در خلق چنین باشد من که گم
الا که منم وارحم الراحمین شفقت من بر بندگان چگونه بود آری گم ^{کمان}
بر بندگان امروز کم نیست خاصه در باب امت حضرت محمد ^{صلی الله علیه و آله}
فرمان شده که بنشین و **القلم و ما یسطرون** تمام می نوشت چون اینجا

مرا باز بد که آن بخت نبوت برسان که همه عالم را که می بینی در بندت
دولت اوست چون ملاح عکرمه را بخدمت حضرت رسالت ^{صلی الله علیه و آله} رسانید
عکرمه گفت ای رسول بر تو هر کلمه عذبه کن تا در سلک پیکان تو در آیم
رسول ^{صلی الله علیه و آله} فرمودند که بگوی لا اله الا الله محمد رسول الله عکرمه
فرمود که این کلمه شریف را بزرگان دانند از نازل سلمان شد **قطعه**
نخبی هر چه هست خدا را است که بندگوش بگو زبان نرویی بر زبانها
اگر شوی که از همه خلق ذکر او شنوی **اذ اللهم ان راحا کظیما**
اقل لیک فاطمینی تجده یعنی حضرت صمدیت میفرماید که ای بند
اگر تو در حالت اندوه با خلاص طلب کنی من لیک گویم ترا اجابت کنم
پس ای عزیز من چون بندگوبد یاری حضرت صمدیت گوید لیک عبد
این از نیت لطف و کرم اوست و برای تعلیم توست یعنی من پادشاه
مطلقم اگر کسی بر خواندن لیک گویم بفرماید او رسم من است که بند
اگر بندگوتوری آورد تو از روی بگردانی **حکایت** آورده اند روزی

بل علیه السلام حضرت رسالت ^{صلی الله علیه و آله} آمد و گفت یا رسول الله من
موز چیزی از عجایب دیده در شهری بپرستی یاد دیدم بت را پیش خود نهاد
میگفت یاریت ان مقام زیو بیت آواز میا ^{که لیک عبدی} گفتم خداوند
بت پرستی را چگونه اجابت شود خطاب ان حضرت عرق در رسید که ای
جبرئیل اگر چه او بت خود را فراموش کرده است من میدانم که بت را کسبت
پس چگونه نام خود را فراموش کنم خطاب ^{صلی الله علیه و آله} بدگاه حضرت ما را طاعت
در حقیقت بت او نم پرس در حقیقت او مرا میخواند من نیز از اجابت کنم
پس ای عزیز من فضل و کرم ان حضرت بی نیاز می و بیاموز و تولا که بگوین
که حاجتی نراند داشته بت استبا و علامت است بت بل خود را در مقام
اعلا میداشتن **قطعه** نخبی خالک با همه باش هیچکد ناید این
صفت زبدان **گو تو خواهی که تا بندگت قوی خوشتر از آنکه بزرگ**
ملکان اذ اضطررنا لا توفانی نظرت الیه فاطمینی تجده
یعنی حضرت صمدیت میفرماید که ای بندگ من چون مضطرب شوی مرا یاد کن مضطرب

بطریق استفهام بت یعنی خلد و نانا تو می بینی که در چرا اضطوارم من که
ارحم الراحمین او را بنظر رحمت خویش مشظر کردا نما ندان اضطوار
خدا صیش چشم پس ای عزیز من اگر کسی بر سلسله اضطوار میگردی زینهار
راه غلط مکن و بر در زید و عمر و ناخا سربلیدی و خاین سربلیدی
نگردی عون و عنایت نراند که موی حقیقی مطلب چنانچه در خبر
آمده است که هارون الرشید پسر پسر زولایا بوجوب گناه جنس فرمود
و پسر زولایا بر پیش هارون زاری و تضرع کرد هارون گفت پسر تو چنان
گناه کرده است که نام من خلیفه باشم انرا خطی ندهم پسرین چون از
خلیفه این سخن ناخوش بشنید آه در دل او بکشید و گفت ای فریاد
دس در ماندگان خلیفه مرا از رخ خود براند و نو میدگود ایند که
خبر بدگاه تو آید دیگر ندانم بار خلد ایادین اضطوارم و آب
دم چشمم گردانید هارون چون آن بدید همان زمان بی عیب پیری
پرزور طلبید و خلعتش در پوشتانید و پوزیل سوار کرد و گفت هلال

گو و غمنا

مخالفة الله على نعم خليفته **قطعه** خشب از خدا خلاص طلب
بیت مخلوق جر که عاشق او که تواند و محیط و سد که دهد جر
خدا خلاص از او **اذا عبدت عصى انى لم تجدى** **سريع الاخذ**
فاطلبنى تجدى یعنی خدا تعالی میفرماید که ای بند اگر بوی من عاشق شوی
نیایی تو را سریع الاخذ یعنی من تو بزودی نکیرم و تو اهل حق دهم تا
مگر پشیمان شوی و تو بگویی و بدکارا که من باز کردی تا عصى انى
بغفران بدل کردم که گویان برای کرم جهان طلبند زیرا که بهشت او
واسع است و آمرزیدن صفت او است **در خبر است** که بجای معازرت
رحم الله علیه بعد از نقل او پیش کوی قضا بردند و منادی ندا کرد
که ای معازرت گناه بسیار کردی گفت خداوند کرم تو مرا گستاخ کرد
و اگر در اول گناه مرا میگوئی دیگر باره گناه نمیکشم فرمان حضرت عز
مورسید که ای معازرت چون راست گفتی جمله گناهان ترا با من زبدم
پس ای عزیز من این تعلیم بتو کرده اند اگر پادشاه حقیقی را کسی میبخشد

ان کار
از
شیر

زود نمیکرد و تو که بنده محتاج او ای اگر کسی تو را بخاند تو با انتقام پیش
این نزدیک محققان محمود بیت که در رخ و راحت از حقتنا تصور کنند
چنانچه **در خبر** آمده است که روزی سفیری در پیش پادشاه قیامت
و در پیش با او هیچ نکفت و التفات نکرد و سفیر شرمند شد و بعد
خواهش آمد و پیش گفت ای پادشاه من برادر میان ندیدم و این
ادب پران جرم خود میدانم زیرا که هر چه بنده را میرسد از روی تو
بدن کار حضرت عز غلط و ظلم و انیت **قطعه** خشب از انتقام
بیت خصم و لجر کمین غلام باش که بوقت زکس شوی بچنه
هیچ وقت با انتقام باش **فان هو تائب بت عیبه عبدی** **انا التواب**
فاطلبنى تجدى یعنی حضرت پروردگار جل جلاله میفرماید که ای
بند اگر توبه کنی ز گناهان توبه ترا فی الحال قبول کنم و بزودی توبه کنه
کاران من چون حضرت حق تقا و تقدیر خود را تو اوجی اند عمین
و این امر زبدم لیل قطعی است **اذا الله یغفر الذنوب جمیعاً** پس ای عزیز

از بد تعالی خود را تواب گفته است چه نفسا تاره داری که از توبه باز نماند
اول بدان که معنی توبه چیست اهل معرفت گویند که توبه آنست که بدان
لذت نفسانی که گناه کردی بدان هوا و هووس تو را کف و اهل حکمت گویند
که مراد از توبه متوا کردن مطیع نفس است بلغا گویند هر چه زیاده
است و بجای بهشت چهار چیز است **الشکر والدعاء والتوبة**
والاستغفار **قال التبی علیه السلام** **التائب من الذنب کمن لا ذنب له**
و هیچ کس سعادت مند تر از تائب نیست زیرا که هم این جهان بیاورد
آن جهان چنانچه **در خبر** آمده است که در زمان نبی اسرائیلیا
دو کس گفتگوی شد که متقی تر است یا تائب و از پیغبر عصر پرسیدند
فرمود که شما صبح بباد مسجد بایستید هر که اول در نظر شما آید این
مشکل را از وی پرسید چون ایشان کردن با فندک پیش آمد از وی پرسیدند
او گفت من از علم خود سخنی بگویم شما بآن مسئله خود را قیاس کنید
گفت بعضی نادان علم است که نمی کسند و عمل نمیکند و بعضی

x

تار کسته میشود و مرا میبخاند و باز پیوند میکند اما که در میان آن
تاری ماند و از این سخن مشکلی نشان حل شد یعنی تارنا کسته عبادت
از متقی است و تار کسته عبادت از تائب است که باز پیوند و الله اعلم
قطعه خشب هر که رفت بی توبه **تو ندانی که او شیر بود چه بود او**
از پر مقام فنا هر که با توبه رفت شیر بود **و ما مثل و ان یلکون مثلی**
فلیس یلکون **فاطلبنى تجدى** یعنی حضرت عز میفرماید که ای بند مرا
طلب که مرا مثل و مانند نباشد مرا خویش و پیوند نباشد و میان آن
کس که مثل داد و مثل نداد و فرست وی مثل کسی است که مانند نداد
و طبع و ادراک و فهم و صفات او قاصد است و عقل و شرف و مروت
بی مثل او حیران است پس ای عزیز من خود را مطیع و فرمان بردار او
ساز که او بی مثل و بی مانند است و روی از خلق بگردان و دست از
عالم فانی بردار زیرا که هر که با دنیا میخورد و تعلق گوید از آن سسه کس
چرا وقت یکی از خلق در آن نفس ستم از شیطان در راه که بود

ن

قدیم توان زد بود دیگری چون توان پس بر آن سله چو ظرفی توان یافت
 مگر از خلق غولت گرفتن و نفس و ریاضت و مخالفت کردن و از افعال
 شیطانی تو بگردن اما تو بر جان باید کرد که اینچنان که در کناه کردن
 انش گرفته بودی در توبه و تقوی نپوش کبری چنانچه در **خبر**
 آمده است که **حبیب عجمی** در حال با خوار بود روزی به نیت توبه رفت
 شیخ ابوالحسن بصری رحمة الله روان شد در آن راه که کوچه کان بازی
 میکردند گفتند دور شوید که **حبیب عجمی** با خوار میاید مبادا کرد این
 نایاک او بدین پاک مابوسد چمن پیش شیخ آمد و توبه بصدق و **خلع**
 کرد و باز بهمان راه گشت همان کوچه کان از راه دور شدند و گفتند یا
 آدیباشید که **حبیب** تائب میاید مبادا کرد این نایاک ما بدین پاک
 او بوسد **قطعه** نخبشی توبه کن و لیا صدق که دره کذب
 خوار هاداره کنه توبه انش نپس است توبه صدق کار هاداره
هکله ابر لا تقصد سواک انما الملتان فاطلبنی تجدنی

یعنی خدا بتعالم میفرماید که ای بندگی من خدایند منم
 انصاف باشد که توهبه وقت قصد غیر من کنی و من همه وقت ترا
 سوی خود خاتم تو کسی بگردانم و هر چه میخواهی از من خواه هر چه
 میخواهی از من جوی و کسانند که دین خواهند نه دنیا هر دو را ببینند
 و کسانند که دنیا خواهند نه دین هیچکدام را نبینند **خبر** آمده است که
 از مرد پرسیدند که خدا بتعالم فرماید چه خواهی گوید گفت همه را بظا
 دهم که از برای خدمت مخلوق کنند ایشانرا گویم که این مال را از من
 بستانید و ترک خدمت مخلوق کنید و ببینید تا ما و شما یکدل شویم
 و با خلایق تمام خدمت خالق کنیم که محذوم زمین و آسمان است و
 باز گشت مابا او است **قطعه** نخبشی نپس را مشو بند چون توبه براند
 این نکلو باشد هر که مخلوق را کند خدمت بندگی کند کان هم او باشد
 آنگه که **نادیت سیرا الکر اسمعک فاطلبنی تجدنی**
 یعنی حضرت محمدت جلالت علیه السلام میفرماید که ای بندگی مرا طلب کن و مرا

و هزار سال

پرده داشت بوالعجب برد ایست پرده شب از عاشق همیشه شب باشد
 چشم شب چخته شد بگرده شب **ولا یحییک یا عبد الله سواک**
من التیران فاطلبنی تجدنی یعنی خدا بتعالم میفرماید که ای بندگی تو را
 از آتش دوزخ جرمی که خلاصی دهد که باطن آن آتش هزار سال تا
 تا سرخ شد و هزار سال دیگر تا فتند تا سیاه شد انرا هفتاد بار کرم
 از آتش نپس کرده اند و هفتاد بار دیگر آب کشیدند تا نرم شد و **صیحت**
 که آتش دنیا غیر آتش دوزخ است پس ای بندگی مرا طلب تا از آن آتش خلاصی
 یابی و آن آتش را نتوان گشت مگر با آب دیدن **حکایت** که یکی از بزرگان
 الکتر اوقات میکرد گفتند برای چه میگری گفت اگر کناه کار بر او
 دهند که ترا در گو مایه تافته می نلزند و ترا در جای می مانند و تو
 می بایستی که همیشه میگردستی خاصه از برای دوزخ که سه هزار
 سال تا فته باشند چگونه نگویم پس ای عزیز من نظری بر جمع محبت و خوف
 دوزخ گردید مکن خاصه برای خدا بتعالم که ای بندگی مرا طلب کن و مرا

دو شب تاریک یاد کن که شب سر هادارد و در شب هر چه از من بخوا
 بیایی پس ای عزیز من شب خلوت که عاشقان است و مشتاقان این راه
 در پرده سیاه روند تا چهره عشق با زنی کنند آورده اند که بزرگ بود چون
 شب در آمدی فریاد بر آوردی و می گفتی که **الحمد لله الذی یحالی**
من اولاد آدم اری چون شب خلوت کنی هر که در شب خواب رود
 انرا مرده پندارند تا امکان است بیدار باش و خواب را اگر چشم راه مند
 در **خواب** است که خواب بود شبی کینز خود را گفت بر خیز و بپوش و راست
 کن تا خواب روم کینز که گفت ای خوابه تو بهم خوابه هست یا نه گفت
 بلی کینز گفت او هم خواب می رود یا نه گفت نه باز کینز که گفت ای خواب
 شرم ننداری که خوابه تو بیدار و تو خپسی خوابه چه نغمه بود پشوش
 شد چون پشوش باز آمد گفت ای کینز که بود در راه خدا بتعالم ترا اند
 گویم و بعد آنک خوابه مدت عمر خود را الکتر اوقات بیدار میداشت
 و هرگز خواب نمیشد تا یکی از جملة اولیاء الله گشت **قطعه** نخبشی است که

چنان باشد که بنده تا خوب ندیند کار نکند **قطعه** خنثی در روز هفت
 گذار و هر روان ده به پاس بپوشد و وقت آن خوش که **اللهم** انور
 خود را چون بپوشد بپوشد و کس **بِحَمْدِكَ الْفَرْدُ** و غیره
 انا الرزاق فاطلبنی تجده یعنی حضرت عترت جلت غمته میفرماید که
 نیست کسی جز من که خلا نکند و اندر خود و سر این طلب از من تا بیا
 فرود مرا **نقل است از حضرت صلوات الله** که پرسیدند فرود چیست فرمود
 که اگر در روز **سیرت الحجة** برای عزیز من چون خدایتا خود را در رزاق
 از برای رزق بکنی مباش و در طلب نان پریشان مشو که قسمت دراز
 رفت دست دره کم و پیش نخواهد شد کسی که جان داده است نان خواهد
 پس عمر روزی خوردن کار کسی است که تعیین روزی از رزق سوج نباشد
 یعنی بر دو نوع است یکی حق الیقین که اینها است دقیم عین الیقین که
 اولیاد است پس چندین اهتمام مردان خدا در این روز است اگر توکل او
 بجناب بر رزاق باشد که او از عرش بالا تر شود گفته اند که **الحجاء** يعرف
 ۸۰

طریق العرف المانفوع عرف طریق الرزق پس از انصاف نباشد که حقیقتا
 رزاق نداند کم و لطفانرا گذاشته اعتماد بر غیر او کند باکسان باشد
 که عمر روزی خوردند و از روزی ایشان همان قدر ماند که در شکم ایشان
 باشد پس در ویش را باید که همان قدر تا خور کند که رزاق در ویش
 بنفست چنانچه **در خبیر** آمده است که در ایام سابق مردم سافر شدند و با
 یک فرصی نان بود و در کوسنکی آن نان را میخورد و میگفت احتمال دارد که
 در بیابان هیچ طعام بهم نرسد و در محل هلاک این نان بکار آید فرشته
 و کل را فرمان شد که نان بنده آن نان را خورد و هیچ طعام با او نوسان
 عاقبت آن بی همت بی اعتقاد آن نان را خورد و از کوسنکی خورد و الله اعلم
قطعه خنثی در رزق تو بکس ندهند از تو خود هیچکس نطلب خورد
 هر که رزاق را شناخت بصدق هیچکس از رزق غم نخورد **اهل فی الخلق**
من یحطی خزیلا سوا فی کس فاطلبنی تجده یعنی حضور بارش
 میفرماید که ای بنده کسی که عطای خزیل تواند داد منم پس طلب کن تا بیا

و عطای خزیل است که در دادن آن خلق عاجز یا شدند ای عزیز من کرم که
 در حق تو کرده است بشنو فدای قیامت آمتا و صدق قنا چهار نیا بگوید
 مردم گویند نفسی نفسی حضرت رسول الله **صلوات الله** گوید امتی عارفان
 گویند ربی ربی حضرت خجرت علی بنی کام و بی زبان گوید عبادی عباد
 پس ای عزیز من کلام عطای خزیل بر این باشد که تا بتوجه بنده کی
 متوقف گردانید و معرفت و حدیث مخصوص ساخته و توان بسیار
 و عطای شمار از این فرموده **حکایت** روزی مرثیه و سایر صلوات الله
 و حیا آمد که با موسی و قلی کسی که مرده است ایلس بود زیرا که هر که بدگاه
 عاصی شد از مرده کان شمارند اگر مرده ترک عینا آید و در عطای خزیل
 او نظر کن صواب بی نهایت **در خبر است** که در روز از بزرگان دین یکی
 رشت کفن پوشا کند که در جمعی از او حرا دید که غوغا میکردند آن عزیز
 در تعجب بنید و در فکر شد که مرده کان چرا غوغا میکنند از عالم غیب
 شنید که ای بنده از رواج پرس که سبب غوغا چیست چون از رواج پرسید
 ۸۱

ارواح گفتند که هفته که جوان مرده درین مندا رکن کرد و یکبار سوخت
 اخلاصی با فاتحه بر ما خواند دهنده عطای خزیل چندان نور رحمت و
 و نعم بر ما عطا کرده است که یک هفته شده است که میان خود قسمت میکنیم
 و هنوز تمام نشده **قطعه** خنثی فضل حق بیان که کند هر خورشید
 حد خوردن نیست قطرات مطر شمار که کرد فضل حق قابل شمر نیست
اعرفوا ان لا اله الا الله غیری انا العفار فاطلبنی تجده یعنی الله تعا
 میفرماید که ای بنده مگر شناختی چیزی من کسی که از بنده کناهان تو باشد
 منم خداوند عفا پس طلب کن مرا تا بیا بی عفران مرا پس ای عزیز من عفا
 پوشنده را گویند عفا برای مبالغت و همین نام ذلیل امرزش است
 اگر کناه بنده را بنام مریدی خود را عفا رنجواندی و چون فدای قیامت
 نامه عاصی بپدست او دهند گوید که این نامه من نیست فرشتگان
 گویند چگونه دانستی گوید نامه من اول و آخرش از سیاه کناه تار است
 و این نامه را سفید می بینم فرمان از حضرت عترت در رسید که ای بنده چون تو

بناه خود او را مدی من بکرم خود جمله کناهان ترا از بدیم یکی کرم و لطف
حضرت عترت بر بندگ کان عامت باش تا فردا شود نگاه قدر مسکینان
امت محمد صلوات الله علیهم پیدا شود چنانچه فرمای قیامت درویشان امت محمد ۲۲
بشراز تو آنکوان به نصد سال در جهشت روند **قطعه** خشبی در عمل
شوغرم خیز بانفس شو بفر و غدا آنکه او وعده کرم کرده است تا جان داد
خواست روز جزا سَأَغْفِرُ لِعِبَادِي لا اَبالی عَذَابَاتِ الْكَافِرِينَ فاطمی
تَحَدَّثَنِي یغ حضرت حدیث میفرماید که ای بندگ بیامرزم کسی که میخواهم
روز حشر از کسی پاک نمایم پس در طلب من باش تا بیای من و غفران مرا آما
روز حشر روزیست که بعد از فتح صور پیدا آید و صور در دهان اسرافیل
باشد و جمیع ارواح از زمین و آسمان بیرون آیند که میان زمین و
آسمان جای نمایند بعد از آن هر روح جانب جسد خود روان شود
اول قبر که بشکافند قبر خاتم انبیا علیهم السلام باشد و جبرئیل علیه السلام
با باریق ایستاده بندگ کویدی برادر جبرئیل حال امت من چگونه باشد
تَعَزَّزْتُ فَتَلَوْتُ قُرْطُبًا مِثْلِي و تَسْتَحْرَأُ فَاَطْلُبُ قَبْلَ تَحْرَأُ صحیح قاصد میاگر
بجوید

جبرئیل گوید یا محمد صلوات الله علیهم هنوز امت تو در پرده حجاب نگاه حق
سراز کور بردارند و بجانب حشر نگاه روند بعضا مثال بوق و بعض
امثال اسپ سوار و بعضا افتان و خیزان بسای غریز من چه صعب
باشد آنروز که حق سبحانه و تعالی جل جلاله قاضی شود و جبرئیل
منادی در دهد و گوید که ها تو ای ما فعلکم و معامله در کار تو
افتد هر که امروز پاکتر بودی قیامت پاکتر در خیرت که فرمای قیامت
در وقت حساب امت حضرت محمد صلوات الله علیهم برشته از مشک بر آید تا زمان
که ایشان را آنجا فرود دارند حساب امت تمام شده باشد **قطعه** خشبی تا
توانی علم بخوان مردان را بکرم کرد فرم تا چه سنگی بود برون خراهر که
امروز کار نیکی کرد فَا كَرِهَ مَنْ ارْبَدَ بِلَا حِسَابٍ انا الوهاب
فَا طَلَبْتَنِي تَحَدَّثَنِي یغ حضرت بر روی کار میفرماید که گویا کم کسی را که
خواهم در جهشت در آرم زیرا که خلاوند بخشنده ام بوی غریز من
چون دانسته که او بخشنده است هر چه دانی او را دان و هر چه خواهی

از خواه و یا بند بلند توکل بندگاه صحت کن زیرا که توکل نیست مگر طریح
کردن بعدویت و تعلق قلب به بقیعت و بعض گفته اند توکل بر سرست میان
بنده و خلائقا و جبرئیل عزرا و زوین و تقوی و یقین بمنزله و دیگد
پس معلوم شد که وزن توان کرد مگر بواسطه عمود ترازو و همچنین زیادت
و نقصان تقوی و یقین روشن نکرد مگر بواسطه توکل توکل نه است
که کسب کند یا نکند بلکه توکل اطمینان باطلست یعنی اگر در هفتیه چیز
نخورد و هم در خاطر خلائق بر بعضی فترت کسب کنند و بعضی نکنند
گویند کسی از کسب چیز خورد گویند که دهند روزی خلاصت و داناد و اقل
کسی است که نظر بر کسب کردن و نا کردن نکنند و در آن رخا آن حضرت رفاق
بریند و از غیر درگاه او طبع منقطع گرداند **قطعه** خشبی از خطاط
همه چیز بود این نه نکتو طلبند تا چگونه نظر برون بود هر که چیزی
ذخیر او طلبد وَا رَحْمَةً مِّنْ عِندِ الرَّحْمٰنِ عِصَابِي يَجْهَلُونَهُ فَاَطْلُبْنِي
تَحَدَّثَنِي یغ حضرت حتما میفرماید که ای بندگ من ارحم بکسی که از سر

ناطانی

ناحای کناه کند من انرا بخت خود بیامرزم اگر چه بعد نیست اما ازین
سخن معلوم شد که بنادان معذور خواهند داشت و این حکم در روز است
چون فرمای قیامت تا ما یکی بدست او دهند همه بدی بند و در خود
بد و زخم نمند و منادی ندا کند که ای بندگ بدان روزگار که نگاه کردی
نترسیدی و من ترا نکرتم اکنون کناه نیکنی و می ترسی تا چگونه بایرم
غریز من اگر کناه بندگ بسیار است اما رحمت رحمن بیشتر است و بخت
او فراخ است قَوْلَ لِعَالِي عَرْشِهَا كَعَرْشِ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ هر که در دنیا
بیاورد دل او خراب تر گردد و عقبی سهرای معور است که دست در وی
زند دل او معور تر گردد ای درویش دل از دنیا بردار و گویند هر سجن که کرده
باشی افترا کرده باشی **حجکایت** نزدیک او پرسید که میان دنیا و دین چه
فرق است فرمود که غم دنیا اندوه دل آرد و تار یکی می فریاید و نیز بردها
خلق خراب گرداند و غم دین فراغت دل و نوبناطن بیفزاید و از در عمر
وزید باز دارد چنانچه یکی از بزرگان را پرسیدند که دنیا بچه ماند فرمود

که دنیا مانند نذر بیع که ترازان است که بچار تشبیه کنند پس انرا مطلق
از همه چیز کمتر است و سراسر مام **قطعه** خشکی بر جهان نزل آید
دل تو دیگر در زبان دیگر چه شوی نذر این جهان قانع به تو ساختن جهان
دکو **و انحرور من یتوب الی خوفی** لی الا لولم فاطمینی **خجسته**
یعنی خدای کریم میفرماید که ای بنده اگر خوف من تو بر کنی و روی دل من
آردی تو را ای کرم که اکر اوم مراست پس طلب کن کرم از من تا مکرم کردی پس
ای عزیز من خوف خدا را سراسر عظیم است و هر که از خدای تعالی بترسد از تو
همه کس تو سان باشند که ابو عمر مستقی گفته خایف کسی است که از نفس خود
پشت ترسد از آنکه از دشمن خود ترسد و اهل تجربه گویند که خوف پرورد
نوع است یکی خوف خود و یکی خوف خلق از خوف حق تعالی نفس حاصل
آید و از خوف خلق قیید نفس حاصل آید و اهل نفس چنانکه از نفس می ترسند
اگر از آتش و زخم می ترسند آرزوی شکر و نشان خوف حقیقت است
که اگر خایف در دنیا باشند زبان نگاه دارد **در خبر است** که سفیان سوری

نحو

زحقی داشت قادر و از این طیب تر بسیارند چون مرضش معاینه کرد
فی الحال طیب سلمان شد و گفت معلوم نبود که در امت محمد **صلی الله علیه و آله** این چنین
مردانند که از خوف خدا بترسند و از ایشان میگذرد و از راه اول میبرد
قطعه خشکی چشم از جهان بردوزد شوخی چشم تو در نوم سوخت
هیچ نادیدم بخوام دید هر که چشم از رخ جهان بردوخت **لی**
الا الاء و التماء عندی لی الخیرات فاطمینی **خجسته** یعنی
خسب آن و تو میفرماید که اگر از خوف من تو بر کنی و روی دل من
آردی و میزاید کنی لای و نعماء من دارم و خزانة خیرات در قصه قد
مست می شود چه طلب کنی از من طلب که از دیدن تو کنشاید اگر تو دل
حضرت پروردگار بندگی اویند تا هیچ حاجتی بر در نرید و عمر بگردان
نکند همگی حاجت ترا بفضل و کرم خود بر آورد و اگر تو نظر بکرم او در
اویند ترا بر حق خود منظور دارد **بجای است** آورده اند که روزی سلطان
ابراهیم ادهم رحم الله تشنه بود در میان بر سر چاه رسید و چاه عمیق بود

با خود گفت کاش یکی دل و در من بمن بودی تا آب بر آوردی و بخوردی ای ام
درین اندیشه بود که دید آهوان بیامند و نظر در چاه انداختن آب از
چاه بجوشید و با آمد آهوان سیرک شدند و بر فتن و چون ابراهیم
خواست که دست در آب زند آب در چاه فرو رفت و ابراهیم خیرانه بماند
که ناگاه از چاه آواز آمد که ای ابراهیم آهوان نظر بر کرم ما داشتند سیر
آب شدند و توانند پیشه بد لو در سن کردی لاجرم تشنه لب و صاحب
عطش مندی **قطعه** خشکی لفضل حق میدار سر بلند گاه او
بناز بود کار خود را بجا سپارد و بپوشد تا چگونه تمام خواهد کرد
لی الدنیا و ما فیها جمیعاً **لی الملكوت فاطمینی خجسته**
یعنی مالک دارین دنیا میفرماید که ای بنده دنیا و هر چه در دین است
و ملک و ملکوت نیز تراست پس مقصود خود غیر از درگاه من طلب کن
که سلطان مطلق من و پادشاهان گدایان کمیته این درگاهند تصور
کن بود که حضرت سلمان م که روزی همدان مجلس غایب شد

کوز

گفت امروز همدان کجا است که از رفیق او در ملک ماسر و منده است ندا آمد
که ای سلمان چه ملک باشد که با وجود مرغ کمال آید و از غیبت او نقصان
نیویزد بدانکه پادشاهی او است که ملک و ملکوت از او قایم است که ابراهیم باز
آن مرغی خلاص کرد و عمر و در بر حمت پیشه لک هلاک کرد هر چه
کرد و هر چه خواهد بکند **قطعه** خشکی پادشاه مطلق است که رفیق
قطره رود نیل کند پادشاهان شکار میکنند پشه او شکار نیل کند
التعرف من الله کاشمی **انا الرحمن فاطمینی خجسته** یعنی حضرت
عزیز تبارک و تعالی میفرماید که ای بنده هیچ کس را دیدی که نام او رحمن
باشد پس روانباشند که اطلاق این اسم را بغیر حق اطلاق کنند پس ای
عزیز من این نام دلیل ارز تراست اگر تو قابل امر زیدن نمی بودی ذات مقدس
خود را رحمن و رحیم خواندی چنانچه در ابتدای کارها میگویند که
بسم الله الرحمن الرحیم اما در ذبح **بسم الله الله** آنگاه گویند درین
سرایت رحمن و رحیم مخصوص بر حق و فضل و بخشش و کرم اقتضا

میکنند و در ذبح که اضطراب است و قتل و محنت است تقاضا میکند پس از انضا
نباشد که در حین و در حیم گویند و جان دار بر همچنان کنند پس در حیم
نگویند مناسب ذبح آیت اخرا ترا من انما اجواند آیت نیست که بسم الله
الله اکثر یعنی خدا بزرگ است خواه بکشد و خواهد ازاد کند و بر
هر چیزها قادر است **قطعه** خشبی که در کار رحمت است و است صحیفه
و او را چرمین خوانی که کند چرخ و او را بی چرمی او کند هم در حیم رخی
اعتراف **بعبث الحق عیبری من البیران قاطلنی تجدی**
یعنی حضرت باریتعالی میفرماید که ای بنده مگر شناختی چرم کبکی که
از آتش دوزخ فریادت رسد ای بنده بمن پناه جوی که بفریادت برسم
که هیچ عذاب سخت تر از عذاب دوزخ نیست که قاطلها شد بد و قهرها
تعمیر پس ای عزیز من کاری کن که ناد و زوخر بر تو بهشت گردانند و
آنها که دوزخ را بد نگویند از آنت که دوزخ هم یکی از نعمتهای بهشت است
دیگر که بسیار کس باشند که از بیم دوزخ بهشتی گردند پس ای عزیز من

بسم

جای که دوزخ نعمت باشد بهشت چون خواهد بود اما اگر کسی را یکی ای
بهشت باشد و دیگر پای دوزخ باید که از مکر الله امین نباشد که پنج
بر هر موی علی السلام خطاب شد اول آنکه ای موسی تا ملک را ذلول زینبی
بود ملک دنیا مرد و در قیام تا خرائد حضرت ما را خالی بی زینبی مال مردم
مل نه بندی ستم آنکه تا از عیب خود فارغ نشوی عیب کس را بخوانی چنان
آنکه تا ابلین را مرد و زینبی از شر او امین نباشی پنج آنکه تا هر دو پای در
بهشت نه بیو از هر حضرت باریتعالی امین نشوی **قطعه** خشبی سخت ایمنی
هی همی فضل حق قابل شکر نیست تا بوزند بهشت در نوری امین از
قهر حق نباید بود **اعتراف** **منه قد اعیری سریعا من الهلکات**
قاطلنی تجدی یعنی خدا تعالی میفرماید که ای بنده مگر شناختی
رهاکننده که غیر از من باشد و اگر در مهلکه ای چرمی که خلاص تو کند
پس خلاصی از من طلب تا نجات یابی ای درویش اگر وقت باند و در میان
هیچ کس را اطلاع مک و النجا بحضرت باریتعالی جوی که جز او کس نتواند

انا اللیمان قاطلنی تجدی یعنی خداوند عز و جل میفرماید که ای بنده
من آن خدایم که مرا مثل و مانند نیست من دایم که شبیه و شریک ندارم
ای عزیز من اگر کسی حضرت صمدیت را مثل تصور کند آن مثل را نیز شبیه و
مانند نباشد پس کسی که از شبیه و مثل مستغنی است او است و او است
الوهیت و ربوبیت باید که از مثل و مانند مبرا بود زیرا که محتاج چه
لا یق خدای باشد **حکایت** روزی حضرت موسی کلیم الله مناجات
کرد و گفت ای بار خدایا تو عم چسبی یا ندانم پروردگار عالم ندانم که
یا موسی درو شیشه در دست که چون موسی علی السلام شیشه در دست
گرفت خدا تعالی خوا بر او کجاست هر دو دست او بر هم زده شد و
شیشه بشکست و باز همان شد که ای موسی تو بسبب خواب این دو
آبگینه را نتوانستی نگاه داشت و من چرخ فلک را و دنیا و مافیها را
بقدرت و عظمت نگاه میدارم چگونه خواب روم اگر خواب بزوات عالم
عالی من را بودی عرش و کرسی و دنیا و مافیها بر هم زده شدی و خرا

دهد بزیر کبریا پرسیدند که چگونه گفت چگونه باشد کسی که با مدام بخیزد
و نداند که تا شب تواند زیت یا نه پس ای عزیز من در همه اوقات در
حضرت پروردگار باش و جمیع اعضا و حوارج خود را از ناشایستگی
نگاه دار هر عضو که ترا بکار دوست یاری ندهد آن عضو را از اعضا
خود بدان **حکایت** آورده که غریب گفت یکی از بزرگان دین را
یک چشم کشاده و یک چشم بسته است مده شخص صد سال بسته را نکشاده
گفتم این چه حالتست گفت در وقت و دایم دوست یک چشم بسته بود
و مرا یاری نداد و اکنون نیز من آن چشم بسته ام و دنیا و روشن را
با و تمامیم و از اعضای خود نشمارم **رباعی** یک چشم من از فراق
چندان بگریست چشمم در کم کرد خجلی نگریست چون روز وصال شد
قرارش بستهم کا ندیم که گویستم به بالیت نگریست **قطعه** خشبی با کسی
نبست و فاضل صحت خود تو در او روی که چه عضویت بیو با وجود
بچون ناخون سر زدن می **انا الله الذی لا اله الا هو**

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم

وایترو ویران کشتی **قطیبه** خشبی هر چه هست حضرت او بت رسم
شاهان نه هر کلدانند کس چندانند که او چها دارد کارهای خدا خدا
دانند **انا الملک الملوك کل ملک والی الملوک قاطینی محمد**
یعنی حضرت ملک تعالی میفرماید که ای بنده من ملک همه ملوکا غم هر ملکی که
هست از بابا زکنت هم است پس ای عزیز من ملک پادشاهان و کونین پادشاهان
صورتی را ملک و جاه نباشد پس جاودان و پادشاه حقیقی کسی است که ملک
اوی زوال است و مملکت اوی انتقال و بعضی علم گفته اند که حضرت
غفرانه هزار عالم است که دنیا یکی از آنک جمله است و ای کسان که جستی
دنیا مغرورند زیرا که هر حال را حساب و هر حرمان را عذاب هست
حکایت در خبر آمده است که عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه
که یکی از عشره مبشره بود او را مال بسیار بود چنانکه او را تا جر الله
گفتندی وقت حضرت رسول ^{صلی الله علیه و آله} او را بخواب دید که سوی بهشت
می رود اما در پاهای او قید است ^{صلی الله علیه و آله} پس سید بنده کردی عبد الرحمن

پایهای تو چرا کران می نماید گفت یا رسول الله آن مال مرا یا یک پر شده است پس
ای عزیز من جای که مال عبد الرحمن را پای کز شود دیگر از احاطه چگونه
بود علی الخصوص آن کسان که مال ایشان حرام باشد **در خبر آمده است**
که چون جازه یوسف علیه السلام بر روضه پاک حضرت ابی ایهیم عمر
بودند تا دفن کنند او را از روضه آمد که یوسف پادشاه مصر بود آنرا
از حرم بیرون دفن کنید که ما را با او حسنا بسیار است و نیز در خبر است
که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بعد از دوازده سال از فوت او پسر و را
بخواب دید گفت ای پدر حال چیست که بعد از من مدید ملاقات کردی
گفت ای فرزند بعد از دوازده سال همین ساعت از حسابگاه خلاصی
یا فتم ای در پیش حال ملوک عالم درین زمانه که از طریق بی نضافند
ایشان چگونه خلاصی یابند **قطیبه** خشبی حال تو چه خواهد بود
آدمی هم بدین نموده بود در محل که نیکو بی پرسند حال چون تو کسی
چگونه بود **انا فی ذلک قریب** و بعد **البعث قاطینی محمد**

بشکلی

یعنی حضرت قریب و علامه میفرماید که ای بنده منم که نسبت کنند روزگار پیش
ازین چندین روز کار را ناچیز کرده ام و خواهم کرد و پیش ازین پیش
بودم و پس ازین پس خواهم بود کسیت که با من مناقشه بر آورد
چنانچه در خبر است که فرعون لعین را از غایت بی عونی و وضو
در سوراخ افتاد که دعوی خدایی کند اما خود را با یقیندگی نبود ابلیس که
بدترین و زنده ترین مخلوقات است او خود نیز دعوی دروغ را قوی
پنداشت در خواب است که روز ابلیس علیه اللغه فرعون لعین در حمام
تنهایی است بصورت پیر در پیش او آمد فرعون انار در دست داشت
پیش او نهاد و گفت ای پیر نیکو که این نار را چه خوب و زیبا آفریدم
ابلیس نار را بشکست و گفت ای فرعون این نار را باز درست کن فرعون
گفت این نار را درست نمی توانم کرد ابلیس گفت اندم که همه انار در
عدم میگذری که من آفریدم و این ساعت که همه او موجود است
باز درست کردن سهل بود اگر بگویی خدایی بهتر از هزار عالم من

داده است من درست کردم فرعون گفت درست کن ابلیس فی الحال
بحکمت که انار در تعالی او را داده بود انار شکسته درست کرد و در پیش
فرعون نهاد و شر منده اش کرد از غایت شرم سر در پیش انداخت و ابلیس
سستی حکم بر تقای فرعون برد و گفت ای بی انصاف خوشبختانه تو
مرا با چندین دانش و حکمت از درگاه خود رانده است و تو با چندین
عجز دعوی خدایی میکنی و خدای بزرگوار را با فرعون لعین
قطیبه خشبی همچو بنده کان می باشی و بد آن آفرین تو خند کن
کار مولی ز مولی بدینک بنده باید که کار بنده کند **انا الوهاب یا**
عبدی سرینجا و ما فی العهد قاطینی محمد یعنی حضرت محمد
جست خسته عظمه میفرماید که منم آن بخشاینده که عظمت من
بی درگست و منم آنم که وعده من راست است ای عزیز من خوشبختانه
و تعالی عمل خود را بوفای ما رساند بیندیش که ان عهد که تو با پروردگار
خویش روز عیشاتی کرده و یک روز بران عهد نرفته و حضرت غفرانه

داده بر

که با تو عهد کرده است یک روز هم از آن نگذشته است زینهار و هزار بار
که عهد است بریکه قالوا بلی و فراموش کنی زیرا که فدای قیامت شخصیر
بند از طاعت برهنه گویند که طاعت و خیرات تو چر شد گوید همه در زمان
بودند آمدند که آن عهد که با من روز میثاق بسته آنرا چه حال است
آن خود دست منه است یانه نماند که ای بیکه هر چه سرمایه اصلیت موجود است
هیچ عم خود که عاقبت ترا نجات است **در هر روز** که عبد الله مبارک رحمت الله
با کا و غذا میکرد و چون وقت نماز رسید عبد الله بخدمت مولی مقید شد
کا فریاد تو فریاد ما بعد از آن کا فر گفت که چرا مهلت و امان ده تا بت
خود را بپرستم عبد الله مثلش در دکا فریوت و سر در پیش بت نهاد و عبد الله
با خود گفت هر بابت پرست چه عهد باشد خواست تا از آنها بجا آوردن زند
ندای شنید که یا عبد الله ان الحمد لله ان مسوا لا عبد الله چون این را
شنید در کعبه و نماز پیشه کا فر سر بر آورد و قصه عبد الله را پرسید که
ای عبد الله این کوید و حال چیست گفت از سبب تو مرا عتاب شد و قصه

خود

خود بگفت و کافر چون شنید نعره بزد و بی هوش شد چون بجهوش آمد
گفت از اضا ف بنا شد که با چنین خدای شفق و مهربان آشتی کنم
که سبب دشمن دوست را عتاب کند فی الحال کلمه گفت و مسلمان شد
و گویند که یکی از جمله رجال الصیخ خطا بشر در دادند **قصه** تجنی فضل
خوبان که کند فضل خود با بفرمودن نیست تا چه در یاست رحمتش از او
غرق آن رحمت گار همه **انا الفرد المذنب فوق عرشه** بگو التکلیف
فاطلبنی تجدنی یعنی بصورت بار نیغامی فرماید که منم مذنبم فوق عرش بی
کیفیت و ماهیت پس از آن زمین درین کیفیت است اما در مذمت اهل شرح
صانع قدیم علم به کمال ممکن نیست زیرا که کجور در کمالی بود و اگر بعد از خلق
ممکن گویم در ذات تقدیر تغییر آید و تغییر در ذات او را نیست و نیز آنرا بیکار
عالم واحد است و قدیم و علم و بصیر و خیر و قیوم و کرم است اما جسم و جوهر
و عز و کبر و جبر و بعضی روح نیست و هیچ کرد کرد سراج او میگردد
نتوانست گشت و هیچ مهم نزدیک سر برده کمال او توانست رسید زیرا که



امثالیت نه مخلوق و در اوقات نه مزوق و امر است نه مامور کلمه بیلد
و کلمه لذو کلمه رکن که کفو الحد صفت کمال حضرت
خلقت حلال قهر و کمال له النبی فاطمینی جگر حق
او دلت صعد لا تریک له **و طبعه** خشی ذات حق

چو چون است و صفا و در زبان غنی است

که بیلد و کلمه بولکد که بیکر که بگوئی لغوا

احد مت هذ القیة الشریفة

المهمیة المبادک فی یوم سبع عشر

من شهر رمضان المبارک و الله

اعلم

والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين
و بعد
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين
و بعد

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين
و بعد

